



”

هر کانیتینر ۱۰ تا ۲۰ دقیقه طول می کشد تا از زیر این دستگاه عبور کند و کامل اسکن و بازرسی شود. اصل مطلب این تکنولوژی، دانش اشعه ایکس بود. بهیار صید جدیدش را پیدا کرد. فقط کافی بود دستگاه طوری بسازد که به جای غده سرطانی داخل بدن، بتواند غده های سرطانی قاچاق را لب مرزها گیر بیاندازد

فقط چین و آلمان در دنیا از این دستگاه های می سازند. سختی کار این بود که دستگاه ساخت ماسک با دستگاه وصل کردن کش از هم سوا بودند و ست کردن قسمت مکانیک و الکترونیک دستگاه ها خودش مثنوی هفتادمن کاغذ بود.

در اصفهان یک نفر بود که سه تا از این دستگاه ها داشت. یک دستگاهش خراب بود و دوتای دیگر طوری مشغول پول سازی بودند که صاحبشان روزی به خوابش هم نمی دید. بهیاری ها دستگاه خراب را با عزوالتماس رضایت گرفتند. از ۹ صبح تا پنج بعدازظهر که قرار بود تحویل تعمیرکار بشود، در اختیار داشته باشند و سر از چم و خمش در بیاورند.

دل و روده دستگاه را در می آوردند، فیلم می گیرند و بحث می کنند. دستگاه را پس می دهند و بعدش به یک واقعیت مهم می رسند. هیچ چیز ارزش نفهمیدن! مأموریت این بود که ساخت دستگاه اول تا یک جای معقولی جلو برود و همزمان ساخت دستگاه های بعدی آغاز شود. عقبه های زمان در صورت بهیاری ها خنج می انداخت. هر اتفاقی که برای دستگاه اول می افتد، سر بقیه دستگاه ها هم می آمد. بالاخره انتظار ندارید بنویسم شرکتی که شاخ ساختن دستگاه های هاپتک دنیا را شکست، سر چهار ماه نتوانست خط تولید ۸۰ تایی ماسک را راه بیاندازد؟! همین وسطها یک روز تلفن مهندس نجات بخش زنگ می خورد. مدیرعامل شرکت فلان است. اعتراض می کند که چرا بند چند تا از ماسک ها کنده شده است. تصویر بهیاری هایی که در زمان فرار، قرار را ترجیح دادند و جانشان را کف دست گرفته و پای ساخت دستگاه ماسک ایستادند، خونش را به جوش آورد.

کل بسته را دور بندازید. به کامیون براتون ماسک می فرستم. برای بهیاری بعد از آن همه بخشیدن ماسک به آموزش و پرورش و باقی نهادهای به خاطر جان مردم، این کارها آب خوردن بود. هم زمان واحد بهیاری زیست به بهانه تولید ضد عفونی کننده ها

متولد می شود. شنیده ام این اواخر نوجوانی شده در سودای پیش بینی و آمادگی برای ساخت واکسن های مقابله با خطرات احتمالی جهانگیر آینده.

تا همینجا بسه، قسمت آخر رو توی شرکت، بالای سر پرنده می خوام راجع بهش صحبت کنم! دانشجویها سؤال می پرسند و خانم متخصص بهیاری صنعت پاسخ می دهد. بین حاضرین با شربت پذیرایی می شود. خبری از بریزوپاش نیست. بهیاری را دور می زنیم. تقریباً یک سوم جمعیت نوجوان اند. یعنی کمتر از ۲۰ سال! اولین بار بود همچین چیزی می دیدم. بعداً که فکر کردم دیدم بهیاری رؤیای فردا را داشت و چه بهتر از استخدام نوجوانان که اهالی فردا بودند. بهیاری تمام نمی شد. از یک راهرو به راهروی بعدی، از یک ایران ساخت به ایران ساخت بعدی. ایستگاه آخر بالاتر ابرها بود. رؤیای پرواز افتاده بود به جان بهیاری. کنار بدنه نصفه نیمه یک بیزنس جت ۸ نفره الهام گرفته شده از مدل سسنا آمریکا ایستاده بودیم. انگار «بی خیال شو» برای این جماعت معنایی نداشت.

